

پرسشگر پوینده کُنه معنا

تأملی در آرای زنده‌یاد دکتر باقر پرهام
در باب ترجمه متون فلسفی به فارسی

فرهاد طاهری

نویسنده و پژوهشگر تاریخ فرهنگ معاصر ایران

در هفتم خرداد ۱۴۰۲ فرهنگ کهنسال ایران به سوگ یکی از فرزندان بسیار شایسته و تأثیرگذار خود در عرصه اندیشه و روشنگری نشست. او زنده‌یاد دکتر باقر پرهام بود که از فرسنگ‌های بسیار و در سال‌های نسبتاً طولانی دور از ایران زیست و چشم از جهان و لذت زندگی در ایران فرو بست. باقر پرهام در عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی و کنشگری‌های سیاسی روزگاری در میدان بود و از سرجنبانان آن. دغدغه تحقق آزادی، آگاهی و عدالت داشت، اما چون واقعاً نمی‌دانم طی این طریق، چقدر به راه صواب و خطا رفت و تا چه حد بر اندیشه‌ها و کنش‌های دیروز و امروزش پای فشرد و اصرار در درستی آرای خود داشت یا پذیرای اشتباهاتش بود در این زمینه مطلقاً سخنی نمی‌گویم. در این نوشته از «مترجمی روشنفکر و دانشمند» خواهم نوشت که شیفته زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ ایران بود و در باروری «عقلانیت و اندیشه» در ایران معاصر و غنابخشیدن به زبان فارسی جایگاهی رفیع داشت و سهم و تلاشش انکارناپذیر است.

نهضت ترجمه متون فلسفی و جامعه‌شناسی غرب به زبان فارسی در ۱۲۷۰ق، پس از انتشار ترجمه‌ای از رساله «گفتار در روش دکارت» با عنوان «حکمت ناصریه یا کتاب دیاکرت» به تشویق دوگوبینو، وزیر مختار فرانسه در دوره ناصرالدین‌شاه، و به همت و قلم امیل برنه (کارمند سفارت فرانسه در تهران) و یک یهودی ایرانی به نام «الغازار رحیم موسایی همدانی» معروف به «ملالاله‌زار» آغاز شده^۱ و تا زمان معاصر نیز ادامه یافته است. به لحاظ دوره‌های تاریخی این نهضت، باقر پرهام در دوره دوم آن (از ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۰) به مترجمان آثار فلسفی و جامعه‌شناسی پیوست^۲. دوره‌ای که توجه به سبک بیان مدرن در آثار فلسفی ترجمه‌شده به زبان فارسی و تغییر لحن بیان فلسفی ترجمه‌ها و نیز گرایش افراطی به عربی‌مآبی گذشتگان و کاربرد اصطلاحات نامأنوس سنتی و نیز گرایش به سره‌نویسی و واژه‌سازی‌های خودسرانه و پیراستن زبان فارسی از واژگان عربی در آن بسیار مشهود است.^۳ باقر پرهام

از جمله مترجمانی بود که در این دوره، راه میانه را در پیش گرفت و به افراط و تفریط در نیفتاد:

.... البته در این میان گرایشی هم بود که می‌کوشید به راه افراط نرود و سنت تحول و تکامل
تدریجی زبان و انطباق دادن ارگانیک آن با اندیشه مدرن را دنبال کند. به نظر من مترجمانی
چون زریاب‌خویی، نجف دریابندری، مرحوم حمید عنایت و یا خود من با همه عیب و
ایرادی که در کارهایمان در این دوره می‌توان یافت، بیشتر در همین راه کوشیده‌ایم.^۴

پرهام همچنین کوشید تا در باب معضله‌ها و کج‌فهمی‌های ترجمه آثار فلسفی آرای
انتقادی و پیشنهادی خود را به بیان و قلم آورد و در بعضی مقاله‌ها و نقدهایی که درباره ترجمه
و کتاب‌ها نوشت (از جمله نقد آثار احمد آرام، داریوش آشوری، شمس‌الدین ادیب سلطانی)
به این مهم توجه کند تا بلکه بتواند در برون‌رفت از مانع‌ها و دشواری‌های بسیار این عرصه
حساس اندیشه‌ورزی یاری‌رسان شود.^۵ از این منظر او را باید نظریه‌پردازی باتجربه و مطلع
دانست که درس‌ها و گفته‌هایی راهگشا بر قلم آورد. نظریه‌پردازی‌های پرسشگرانه پرهام درباره
ترجمه آثار فلسفی عمدتاً به سه جنبه معطوف شده است: نقش ترجمه در تکامل زبان فارسی
و قابلیت این زبان،^۶ تحلیل تکامل و تحول زبان‌های غربی و تأمل درباره ماهیت ترجمه و
شیوه مطلوب ترجمه آثار فلسفی به زبان فارسی. در جنبه نخست، او با بررسی آماری تاریخ
نثر فارسی طی هزار سال (از قرن چهارم تا چهاردهم) و طبقه‌بندی و تحلیل محتوایی متن‌های
نثر فارسی در این دوره، به این نتیجه رسیده که «پختگی و کمالی که در این گونه آثار می‌بینیم»
حاصل مبادلات فرهنگی میان فرهنگ و زبان عربی با زبان و فرهنگ فارسی بوده است:

اگر فارسی دری در قرن چهارم در قیاس با نمونه‌هایی از آثار پهلوی که برای ما باقی مانده
(مانند کارنامه اردشیر بابکان) از لحاظ صورت و معنا کامل‌تر و پیشرفته‌تر است، این کمال و
پیشرفت را بی‌گمان مدیون مترجمانی هستیم که با پدیدآوردن آثار قرن چهارم هجری به
اعتلای زبان فارسی کمک کرده‌اند ... جنبش ترجمه که در آغاز گسترش زبان دری مایه
پختگی و کمال این زبان شد پس از قرن‌های طولانی انحطاط نثر پارسی در قرن چهاردهم
به کمک این زبان آمد و به حرکت تازه‌ای از لحاظ تکامل زبان فارسی انجامید...»^۷

پرهام همچنین به تحولاتی که نثر فارسی طی قرن‌ها از سرگذرانده و از «زیبایی و روانی و
نزدیکی به زبان طبیعی مردم در چهار قرن اول هجری به زشتی و مغلق و پیچیده‌گویی و
سرشاری از صنایع ملال‌آور» در قرن‌های بعدی دچار شده پرداخته است. او ضمن استناد به
قولی از ملک الشعراء بهار در تأکید بر تأثیر مثبت وام‌گیری ادیبان و مؤلفان ایرانی از زبان
عربی که بر درازا و پهنا و ژرفای زبان فارسی افزوده است، «انحطاط نثر پارسی در دوران سنتی
گذشته را بیشتر کار دیوانیان و منشیانی دانسته است که اغلب تربیت مذهبی و روحانی» داشته
و با تعصب و زیاده‌روی آگاهانه در به‌کاربردن تعبیرها و اصطلاحات عربی و مذهبی زمینه

شکل‌گیری چنین انحطاطی را فراهم آورده‌اند. او البته در ادامه می‌نویسد: «این نثر پس از گذراندن قرن‌های متمادی در انحطاط، به برکت تماس جامعه ما با تمدن مدرن در اروپا و آغاز شدن جنبش تازه‌ای از ترجمه آثار مهم فرهنگ بشری به زبان فارسی، دوباره به پایه‌ای رسیده است که چه بسا روح بلند امثال ملک‌الشعراى بهار نیز از خواندن نمونه‌های کنونی آن شادمان شود و اعتراف بکند که ما در دو سه دههٔ اخیر^۸ به مرتبه‌ای از تحول رسیده‌ایم که بزرگانی چون او شاید کمتر تصورش را می‌توانستند بکنند...»^۹

پرهام همچنین کوشیده است تا در اثبات هرچه بیشتر ظرفیت‌های بالقوهٔ زبان فارسی در ترجمه‌پذیری مفاهیم فلسفی محض، به شبه‌های بعضی زبان‌شناسان و متفکران غربی پاسخ‌هایی متقن بدهد. او «نسبت‌دادن صفت ناعقلانی به زبان فارسی یا منحصرکردن نثر علمی و عقلانی به جریان مدرنیته [غرب] و محروم‌دانستن میراث کهن [ایران] از عقل و آزمایش و انتزاع منطقی» را بر اساس تاریخ هزارسالهٔ نثر فارسی، از جمله با استناد به بعضی آثار فارسی ابن سینا، ادعایی بی‌پایه می‌داند و معتقد است تاریخ نثر فارسی سندی محکم بر بطلان آن است. پرهام در تبیین آرای خود در این باب، به مبنای فکری این تلقی دربارهٔ زبان فارسی پرداخته و مفاهیم بنیادی مورد استناد منتقدان زبان فارسی (تمایز میان زبان‌های عقلانی و ناعقلانی، رویارویی اندیشهٔ مدرن و میراث کهن، تفاوت زبان مدرن و زبان پیش‌مدرن) را نقد کرده است.^{۱۰}

جنبهٔ دوم نظریه‌پردازی پرهام در باب ترجمهٔ متون و مفاهیم فلسفی به زبان فارسی، تأمل‌های او در خصوص تکامل و تحول زبان‌های اروپایی در همگامی با «مفاهیم فلسفی» است. او در این باره می‌گوید:

از هنگامی که دکارت، فیلسوف فرانسوی، گفتار معروف خود را نوشت و در آن تأکید کرد که اندیشه‌های ما در صورتی دارای ارزش معرفتی هستند که اندیشه‌هایی «روشن و متمایز» باشند، «تمایز» و «روشنی» به صورت شیره‌ای حیات‌بخش در کالبد زبان‌های اروپایی — که تفکر فلسفی مدرن در آنها آغاز شده بود — نفوذ یافت و هر مفهوم و واژه‌ای به پایگاه معرفتی خاص خودش رسید چندان که دیگر ممکن نبود بشود چیزی را به جای چیز دیگری به کاربرد. زبان‌های اروپایی بدین‌سان، اندک‌اندک به سامان علمی فلسفی دست یافتند و هرچه علم و فلسفه پیش‌تر رفت بر میزان این سامان‌یافتگی در آن زبان‌ها افزوده شد. این جریان، در واقع تحولی در زبان‌های موجود بود که مانند دیگر شئون زندگی اجتماعی در تمدن غربی، پایه‌ای پیشرفت علم دگرگون می‌شدند و خود را با ذهنیت مدرن به تدریج هماهنگ می‌کردند. به این اعتبار می‌شود گفت «فرانسهٔ مدرن» یا «انگلیسی مدرن» با فرانسه و انگلیسی هزار سال پیش تفاوت فاحش دارد زیرا زبانی است تکامل‌یافته در پرتو نظم و سامان‌یافتگی علم و اندیشهٔ علمی که وجه مسلط ذهنیت بشر دوران «مدرنیته» است.^{۱۱}

با این توضیحات، پرهام البته از این نکته نیز غفلت نمی‌ورزد که زبان فارسی شاید هنوز بدان پایه و مایه تمام نرسیده است تا بتواند همه مفاهیم فلسفی و علمی دیگر فرهنگ‌ها، از جمله فرهنگ غربی، را اکنون به‌آسانی بیان کند. به نظر او تحقق چنین امری مستلزم آن است که تجربه‌ها و تحولات‌های زمینه‌ساز بیان آن مفاهیم، در فرهنگ و جامعه ما هم روی نماید، یعنی این پدیده نیازمند گذشت زمان و تدریجی است. همچنین به اعتقاد او نمی‌توان «تصنعی و آنی و منفردانه» به زبان فارسی سامانی داد تا بتواند در همه زمینه‌ها پذیرای مفاهیم زبان‌های فرنگی شود یا نمی‌توان درصدد خلق زبانی مدرن برای بیان مفاهیم مدرن برآمد. او نوشته است: «نظام‌دادن به زبان فارسی و آماده‌کردن آن برای پذیرش تحولات مدرن به هیچ‌وجه به معنای این نیست که برای هر مفهوم در زبان فرنگی واژه‌ای مشخص در زبان فارسی داشته باشیم...» همچنین به عقیده او: «... اما سخن‌گفتن از زبان مدرن به‌طور کلی، چندان که گویی در کنار زبان‌های موجود در عالم بشریت چیزی به نام زبان مدرن هم وجود دارد که ورای زبان پیش‌مدرن است، بیانگر نوعی متافیزیک زبان است که به لفظ‌آرایی و صورت‌پردازی شباهت بیشتری دارد تا به بیان علمی درباره مشاهدات واقعی...».^{۱۲}

سومین جنبه از تأملات پرهام درباره «ترجمه متون فلسفی به فارسی»، توجه او به «ماهیت ترجمه» و نیز به «رسالت و تلاش مترجمان» است. درباره ذات و ماهیت ترجمه می‌نویسد:

به‌هنگام برگرداندن مطالبی از زبانی به زبان دیگر، چه پیش می‌آید، و چه رویدادی در درون مترجم می‌گذرد؟ چنین رویدادی را شاید هرگز به روشنی نتوان توضیح داد، اما آثار و نتایج بیرونی این رویداد، و دستاوردهایی که از رهگذر این انتقال معانی از یک زبان به زبان دیگری در عرصه فرهنگ اجتماعی پدید می‌آید، چندان روشن است که نیازی به توضیح ندارد. ترجمه در حقیقت گشودن باب آزمون‌های تازه با جهان است، آزمون‌هایی که نخست در یک زبان بیگانه صورت گرفته و آنگاه در قالب مفاهیم و تعبیرهای جدید به زبان خودی راه یافته‌اند. پس، از راه ترجمه نه تنها بر دامنه و عمق فرهنگ خودی افزوده می‌شود بلکه زبان خودی، به‌عنوان دستگاہی از نشانه‌های معنا دار، به امکانات تازه‌ای می‌رسد که پیش از آن در دسترس وی نبود...^{۱۳}

براساس همین تلقی از ماهیت ترجمه، پرهام مسئولیت مترجمان را در وهله نخست تلاش در جهت «وسعت» بخشیدن به گستره «فرهنگ» می‌داند: «معتقدیم که کار مترجمان باید کمک به این میراث و هماهنگ‌ساختن آن با ساخت‌های اندیشه مدرن و متحول‌کردن نشر فارسی و تعالی بخشیدن به آن باشد. کار ما مترجمان کمک‌کردن به پیشرفت این روند سالم و سازنده است، نه بازسازی تکررانه زبان فارسی...»^{۱۴} دومین وظیفه‌ای که او برای مترجمان قائل است این است که بکوشند پایه‌های زبان فارسی را هرچه پرمایه‌تر کنند تا این زبان بتواند

به‌خوبی از پس بیان همه مفاهیم علمی و فلسفی برآید. (یعنی همان کاستی‌هایی که خود پرهام بدان معترف بوده و رفع آن را تدریجی و منوط به گذشت زمان کرده است):

باین‌همه، چون قلم‌ها در کارند و مترجمان و مؤلفان بیکار ننشسته‌اند و ارتباط با دیگر جوامع جهان و فرهنگ‌های دیگر نیز در پرتو شتاب و سرعت روزافزون و وسایل ارتباطی هر روز بیشتر می‌شود، نمی‌توان به امید اصلاح تدریجی زبان و فراهم‌آمدن تدریجی شرایط روش علمی برای ترجمه و نگارش نشست. باید از هم‌اکنون به تجربه‌های انجام‌شده با دید تحلیلی و انتقادی بنگریم و بکوشیم تا اصول مثبتی را که می‌توان از آنها بیرون کشید برگزیم و راهنمای کار خود قرار دهیم...»^{۱۵}

پرهام در این موضوع، به مترجمان صرفاً توصیه نکرده بلکه اصول و راهکارهایی را نیز که حاصل سال‌ها تجربه او در ترجمه متون فلسفی بوده پیشنهاد کرده است. این راهکارها عمدتاً متمرکز بر «واژه‌سازی و وضع اصطلاحات» در زبان فارسی است.^{۱۶} پرهام به هنگام نقد و بررسی نوشته‌های مترجمان آثار فلسفی نیز با لحاظ‌کردن همین اصول، آرای خود را بیان کرده است. برای مثال، او در نقد ترجمه کتاب حدس‌ها و ابطال‌ها (از کارل پوپر) به قلم استاد احمد آرام^{۱۷} ضمن ادای احترام به شأن علمی و فرهنگی استاد آرام و ضمن اذعان به تأثیر و جایگاه مهم مترجمان در جامعه فرهنگی، و به‌منظور تبیین دقیق شیوه و هدف ترجمه متون فلسفی، با بررسی جزء‌به‌جزء سطرها و کلمه‌های ترجمه استاد آرام نکته‌هایی مهم متذکر می‌شود و در نهایت با مددجستن از روح پویندگی دریافتن کُنه معنا، ترجمه‌ای روشن و گویا از بعضی عبارات‌ها به دست می‌دهد. به ذکر شاهدهی اکتفا می‌کنم:

The title of this lecture is likely, I fear, to offend some critical ears. For although the sources of knowledge is in order, and “Sources of Error” would have been in order too, the phrase “Sources of Ignorance” is another matter. Ignorance is something negative: it is the absence of knowledge. But how on earth can the absence of any thing have sources?” This question was put to me by a friend when I confided to him the title I had chosen for this lecture. Hard pressed for a reply I found myself improvising a rationalization, and explaining to my friend that the curious linguistic effect of the title was actually intended. I told him that I hoped to direct attention, through the phrasing of this title, to a number of unrecorded philosophical doctrines and among them (apart from the doctrine the truth is manifest) especially to conspiracy theory of ignorance which interprets ignorance not as a mere lack of

knowledge but as the work of some sinister power, the source of impure and evil influences which pervert and poison our minds and instill in us the habit of resistance to knowledge.

ترجمه استاد احمد آرام: بیم آن دارم که عنوان این سخنرانی بعضی گوش‌های نقاد را برنجانند. چه هرچند «منابع معرفت و دانش» مرتب است، و «منابع خطا» نیز مرتب خواهد شد، تعبیر «منابع نادانی» مسئله دیگری است. «نادانی امری منفی است: عدم حضور معرفت و دانایی است. ولی چگونه بر روی زمین غیبت چیزی می‌تواند منبعی داشته باشد؟» این سؤال به وسیله دوستی بر من عرضه شد که در انتخاب عنوان این سخنرانی با او مشورت کرده بودم. من که سخت در بند آن بودم که پاسخی به این پرسش او بدهم، بالبداهه در جواب او توضیح دادم که مقصودم از انتخاب این عنوان تأثیر زبان‌شناختی آن بوده است. به او گفتم که امید آن دارم که توجه شنوندگان را، به میانجیگری صورت بیانی عنوان، به عده‌ای از آموزه‌های فلسفی ثبت نشده، و از میان آن (به جز این آموزه که حقیقت آشکار است) مخصوصاً به نظریه تباری و توطئه‌چینی نادانی جلب کنم که نادانی نه به عنوان فقدان دانایی و معرفت بلکه به عنوان عمل و تأثر نیرویی شوم تعبیر می‌کند که سرچشمه آثار پلیدی و شریری است که عقل‌های ما را گمراه می‌سازد و در جان‌های ما عادت مقاومت در برابر علم و معرفت تزریق می‌کند.

ترجمه پرهام: عنوان این سخنرانی چنان است که می‌ترسم برخی از گوش‌های نقاد را بیازارد؛ برای اینکه در اصطلاح «منابع شناخت» حرفی نیست، همچنان‌که در تعبیر «منابع خطا» هم حرفی نخواهد بود؛ تعبیر «منابع نادانی» اما از مقوله‌ای دیگر است. دوستی که من عنوان این سخنرانی را با وی در میان گذاشتم از من پرسید: «نادانی امری منفی است، نادانی یعنی نبود شناخت. ولی نبود چیزی اساساً چگونه ممکن است منبعی داشته باشد؟» من که سخت زیر فشار پیدا کردن پاسخی برای وی بودم، موفق شدم بالبداهه دلیلی بتراشم و به دوستم توضیح دادم که منظور من درست همین تأثیر عجیبی است که این عنوان از لحاظ زبان‌شناختی دارد. به او گفتم که امیدوارم با انتخاب این عنوان توجه [همگان] را به برخی از عقاید فلسفی که تاکنون کسی چنان‌که باید تأملی در آنها نکرده است جلب کنم. از جمله این نظریه که منشأ نادانی را به نوعی تباری و دسیسه نسبت می‌دهد، یعنی به جای آنکه آن را نوعی فقدان شناخت بداند معتقد است که نادانی کار نیروی شومی است که سرچشمه آثار پلیدی و شریری است که اذهان ما را گمراه و مسموم و خوی مقاومت در برابر شناخت را در وجود ما القا می‌کند (بگذریم از مکتبی که می‌گوید حقیقت آشکار است).^{۱۸}

از دیگر آرای انتقادی پرهام اظهار نظر او درباره شیوه ترجمه و واژه‌سازی ادیب‌سلطانی و داریوش آشوری است. پرهام با نقد شیوه واژه‌سازی ادیب‌سلطانی در ترجمه کتاب سنجش خرد ناب^{۲۰}، مانند گرایش افراطی سره نویسی در واژه‌سازی‌های خودسرانه، آن هم بی هیچ‌گونه اصل نظری اعلام شده، و با اذعان به «عجیب و غریب» بودن واژه‌های به‌کاررفته در متن که به‌گفته او «اگرچه تک‌تک واژه‌ها از زبان فارسی گرفته شده‌اند، اما در کلیت خویش بی‌معناست و ربطی به زبان فارسی ندارد»^{۲۱} کوشیده است تا هم از «واژه‌های برگزیده» مترجم، برابرزاده‌های موجود و در دسترس زبان فارسی را در اختیار خوانندگان بگذارد و هم با بیانی کاملاً روشن و معنا دار بعضی عبارت‌های کتاب را بازنویسی کند. به نمونه‌هایی از واژگان و ترجمه پیشنهادی پرهام توجه کنید:

ادیب سلطانی / پرهام

آروینی / تجربی

پارادخشانه / متناقض

برون‌آخته / عینی

ناموسان‌پیکاری / تنازع عقلی

هچش / پیوند منطقی

دورآمون / ساحت

در نگر نخست / در نگاه نخست

سگالش / تفکر، اندیشه، نظر

گزاره / قضیه

داوری‌های هم‌نهادی پرتوم / احکام ترکیبی پیشینی

اصل آخشیخ‌ناپذیری / اصل امتناع تناقض^{۲۲}

ادیب‌سلطانی: اینکه به عمل آوردن شناخت‌هایی که به حیطة کار خرد تعلق دارند راه مطمئن دانش را می‌رود یا نه، امری است که می‌توان آن را به‌سرعت برطبق برآمد داوری کرد زیرا اگر پس از آماده‌سازی‌ها و تدارک‌های بسیار، به مجرد آنکه کار به هدف مربوط می‌شود، دانش ما در مشکل واماند، یا برای رسیدن به هدف مجبور شود اغلب دوباره به عقب برگردد و راهی دیگر بییماید، همچنین اگر ممکن نباشد که همکاران گوناگون را به شیوه‌ای که از قصدی مشترک پیروی شود، هم‌آواز ساخت، در این حالات همیشه می‌توان معتقد بود که چنین مطالعه‌ای بر روی هم هنوز راه مطمئن دانش نییوده است و بلکه تنها کورمالی پیش می‌رود...^{۲۳}

پرهام: هرگاه سرگرم کاری باشیم که به شناسایی‌ها برمی‌گردد، شناسایی‌هایی که کار عقل است، نتیجه کار به‌زودی روشن می‌کند راهی که درنور دیده‌ایم آیا جاده امن

علم بوده است یا نه. اگر، پس از فراهم ساختن انواع و اقسام آمادگی‌ها و تدارک‌های لازم، درست در همان لحظه‌ای که گمان می‌کنیم به هدف رسیده‌ایم، به دشواری‌های تازه بربخوریم، یا اگر برای رسیدن به هدف اغلب ناگزیر شویم به عقب برگردیم و راهی دیگر در پیش بگیریم، یا به عبارت بهتر، اگر ممکن نباشد در بین همه رهروانی که برای هدفی مشترک می‌کوشند در باب چگونگی رسیدن به آن توافقی ایجاد کرد، می‌توان اذعان داشت مطالعه‌ای که سرگرم آنیم هنوز به راهی نیفتاده است که به جاده امن علم می‌انجامد بلکه فقط به شیوه کورمال پیش می‌رود.^{۲۴}

پرهام همچنین از منتقدان شیوه واژه‌سازی داریوش آشوری در حوزه مفاهیم علوم انسانی و بالاخص کتاب فرهنگ علوم انسانی است.^{۲۵} او انگیزه آشوری از برابریابی و واژه‌سازی برای مفاهیم فلسفی در زبان فارسی را که به پدیده‌هایی تحت عناوین «بازاندیشی» و «بازسازی زبان فارسی» و «زبان مدرن» در تفکر آشوری انجامیده حاصل دغدغه او در دو مسئله دانسته است: یکی فارسی سرنویسی و پرهیز تا حد امکان از به‌کاربردن هرواژه‌ای که ریشه عربی داشته باشد، دو دیگر کوشش برای نزدیک کردن ساختار صرفی واژگان به ساختار صرفی واژگان اروپایی. پرهام با اذعان صریح به لزوم ضرورت کوشش همگانی در تکامل تدریجی و عمیق زبان فارسی برای انتقال معانی و مفاهیم مدرن و علمی به این زبان و تقویت بنیه و قابلیت‌های آن در این حوزه، ضمن اعتقاد به آرام و طبیعی بودن روند واژه‌سازی در زبان فارسی و همراه بودن آن با دیگر تحولات و پیشرفت‌های علمی و فنی و فلسفی در جامعه، بر بعضی از واژه‌سازی‌های مصنوعی و تحمیلی آشوری انگشت گذاشته و برخی تأثیرهای به اعتقاد خود «آشفته‌ساز» را برشمرده است:

پسوند «ایک» در برابر پسوندهای Cal و Ique در زبان‌های فرانسوی و انگلیسی است. بعد از چند دهه تلاش مترجمان ایرانی در این مورد به توافقی رسیده بودیم و داشتیم عادت می‌کردیم که این مورد از مشکل‌های واژگانی‌مان را با توسل به مصدر مرخم «شناخت» حل کنیم. اندک‌اندک اکثریت مترجمان ما در برابر واژه‌هایی چون «سوسیولوژیک» و «بیولوژیک» برابریابی چون «جامعه‌شناختی» و «زیست‌شناختی» به کار می‌بردند. آقای آشوری پسوند «ایک» را که آقای ادیب‌سلطانی به کار برده بود در ترجمه جلد هفتم تاریخ فلسفه کاپلستون رسماً پذیرفته و آن را به‌گفته خودش «بر رسم بسیاری از مترجمان فارسی زبان ترجیح داده» و به جای «هستی‌شناختی»، «هستی‌شناسیک» آورده است. چرا؟ گویا بر این عقیده است که میراث زبان فارسی، زبان پرورده آموخته‌ای برای علم و فلسفه مدرن نیست و ناگزیر باید به بازسازی آن پرداخت.^{۲۶}

این هم تعدادی از پیشنهاد‌های پرهام در برابر پیشنهاد‌های آشوری:^(۲۷)

آشوری / پرهام

Post-Kantian idealistic systems سیستم‌های ایده‌باورانه پس‌کانتی / دستگاه‌های

فلسفی ایده‌آلیستی پس از کانت

A priori پیش‌اندر/ قبلی یا پیشینی

A posteriori پس‌اندر/ بعدی

Contemporary هم‌روزگار/ معاصر و هم‌زمان

Content درونه/ مضمون یا محتوا

Content analysis درونه‌کاوی/ تحلیل مضامین

Eclecticism آمیختگاری/ اندیشه‌التقاطی

Aristocracy مہانسالاری مہزادگان/ اشرافیت

Racism نژادباوری/ نژادپرستی

Despotism خدایگان‌سالاری/ استبداد

پرهام همچنین، ضمن بررسی ساختار این گونه واژه‌ها، گاه توجه خوانندگان را به نکته‌هایی از ظرائف واژه‌سازی معطوف می‌کند که ظاهراً از نگاه آشوری مغفول مانده است: «... بهتر از هر جا تلاش او [آشوری] برای یافتن معادل‌هایی در برابر پسوند ایسم جلوه‌گر می‌شود. در حالی که پسوند ایسم در زبان‌های فرنگی معانی گوناگون دارد و همیشه به معنای مکتب و آیین و مذهب نیست... مثال:

Urbanisme شهرسازی؛ Canibalisme آدمخواری؛ Pastoralisme چادرنشینی

Opportunisme سازشکاری، فرصت‌طلبی؛ Daltonisme کوررنگی

... شاید بهتر آن باشد که ما همان پسوند ایسم را در موارد ناگزیر در زبان خودمان به کار ببریم به‌ویژه که ورود یک یا چند واژه خارجی نیست که زبان ما را آشفته می‌کند. دخالت در ساختار نحوی زبان و کوشش برای هماهنگ کردن نحو و بیان فارسی با زبان اروپایی است که بیگانگی آور است و ما را از زبان متداول و زنده مردم ... دور خواهد کرد.^{۲۸}

پرهام با تحلیل و بررسی این شیوه‌های واژه‌سازی، و با تمسک جستن به این قول کانت: «جعل واژه‌های تازه، درجایی که اصطلاحات لازم برای بیان مفهوم‌های معین و داده‌شده در خود زبان وجود دارد، تلاش کودکانه‌ای است برای خودنمایی در برابر انبوه خلق، آن هم نه از راه اندیشه‌های تازه و حقیقی بلکه اگر شده حتی به حیلۀ چسباندن وصله‌ای نو بر جامه‌ای کهن...» بر این باور است که این‌گونه گرایش‌ها در واژه‌سازی در جامعه ایران پدیده‌ای فردی نیست بلکه «جریانی است اجتماعی که طی آن افراد در نبود امکان برای پرداختن به هرگونه ایدئولوژی یا هرگونه متافیزیک، جز گفتار متافیزیک حاکم، از زبان ابزاری می‌سازند برای عرضه کردن «ایدئولوژی» یا «متافیزیکی» قابل عرضه کردن در بازار اجتماع...» و در نهایت

او با نقل قولی از ژان پل وینه در گفتاری با عنوان «ترجمان بشری» هدف از ترجمه و وظیفه مترجمان را این گونه بیان می کند: «مترجم ترجمه نمی کند که خودش بفهمد، ترجمه می کند که چیزی را به دیگران بفهماند... بنابراین، همه مشکل مترجم این است که پیدا کند چگونه می تواند معنایی را به زبان مادری اش به دیگران برساند.»^{۲۹}

پرهام در آثاری هم که به زبان فارسی ترجمه کرد، سخت پای بند اصولی بود که در نقد آثار دیگران به آنها توجه داشت و معیار داوری هایش بود. به اصالت مفاهیم و اصطلاحات به کارگرفته در نثر خود و به وضوح لحن و بیان آنچه به قلم می آورد و به سنت زبان فارسی در طریقه ترجمه تعبیر فلسفی بسیار پای بند بود. در مقدمه یکی از ترجمه هایش نوشته است:

کوشیده ام متن فرانسوی کتاب را چنان به فارسی برگردانم که از دیدگاه مفاهیم و اصطلاحات اصالتش حفظ شود، یعنی تا آنجا که ممکن بود پیوندی تنگاتنگ با سنت گذشته و با آثار اصلی کسانی داشته باشد که این گونه اندیشه ها را در طول قرون پروراند و به فرهنگ بشری عرضه کرده اند؛ ولی از دیدگاه ساختار زبانی کتابی باشد به زبان فلسفی جاقفاده امروزی که درک و فهم آن به رمل و اسطراب نیاز نداشته باشد...^{۳۰}

همچنین در مواقعی خوانندگان خود را از دغدغه ها و وسوسه هایش در انتخاب واژه ها، یا از ویرایش و تجدیدنظری که در چاپ بعدی آثارش در واژه سازی اعمال کرده بود مطلع می کرد و مثلاً توضیح می داد که چرا «نمودشناسی» را به «پدیدارشناسی»، «عذاب وجدان» را به «ناخشنودی آگاهی»، و «درون بود» یا «وحدانی» را به «از خودبرآیند» تغییر داده است.^{۳۱} آثاری که در حوزه فلسفه و جامعه شناسی به قلم باقر پرهام ترجمه و منتشر شده است افزون بر آنکه به باروری «عقلانیت و تفکر» در ایران معاصر یاری های فراوان رساند، «بنیه» و «امکانات» زبان فارسی را نیز در ترجمه مفاهیم دانش فلسفه و جامعه شناسی غربی بسیار تقویت کرد. مطالعه این آثار در واقع نگرستن از چشم اندازی بی کرانه تر و از دریچه واژگانی غنی تر و مفهوم تر و بی تردید از منظری تأثیرگذارتر و گواراتر به اندیشه های فلسفی و جامعه شناسی جهان غربی است؛ یعنی فرصتی بسیار مغتنم که او صرفاً در اختیار فارسی زبانان گذاشت. از این نظر عالم مطالعات آثار فلسفی و جامعه شناسی در ایران بسیار و امदार کوشش های اوست و بسیار هم باید سپاسگزار او باشد.

نخستین بار در سال دوم دانشجویی ام در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، «ترجمه باقر پرهام» بر عنوان کتاب «هانری کربن، آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی» توجهم را جلب کرد. مطالعه این کتاب هم مرا با دکتر پرهام آشنا کرد و هم زمینه تعلق خاطر بسیار مرا به نویسنده کتاب، داریوش شایگان، فراهم آورد، تعلق خاطری که بعدها به مصاحبت و معاشرت های نزدیک با آن «متفکر سیاح افق ها» انجامید. من همیشه سپاسگزار پرهام هستم

که زمینه این آشنایی و ارادت را از او به یادگار دارم. بعدها هم پیوسته از خوانندگان آثار دکتر پرهام بودم. آن زمان در رشته ادبیات فارسی تحصیل می‌کردم و کلاس‌ها و سخنان عاری از «اندیشه و عقلانیت» در آن رشته، مرا سخت به سوی فلسفه و تاریخ می‌کشاند. اما نخستین دیدارم با دکتر پرهام در اتاقم در انتشارات علمی و فرهنگی بود. قرار بود ایشان چند دقیقه در مقابل دوربین مستندساز انتشارات علمی و فرهنگی درباره کتاب مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه‌شناسی صحبت کند. محل ضبط اتاق من انتخاب شده بود. آن روز اردیبهشتی را درست به خاطر دارم (سال ۱۳۷۵ یا ۱۳۷۶). دکتر پرهام با کاپشنی لیمویی و پیراهنی روشن و شلواری تیره وارد اتاق شد. به احترامش از پشت میزم برخاستم و سلام دادم. مستندساز از او خواست که پشت میز زنده‌یاد دکتر پرویز اتابکی (میز کار مقابل من) بنشیند. من از دکتر پرهام عذرخواهی کردم و اجازه خواستم که از اتاق خارج شوم تا او در آرامش بیشتر از عهده کاری که به او محول شده بود برآید. دکتر پرهام با لحنی بسیار مؤدبانه و رسمی از من خواست اگر ممکن است پشت میزم بنشینم تا او به هنگام سخن گفتن به من نگاه کند و مخاطبی حضوری نیز شنونده گفته‌هایش باشد. با نهایت خوشحالی و افتخار پذیرفتم. هنوز هم خاطره نگاه نافذ و کلام فصیح و استوارش را به یاد دارم. البته می‌دانستم که پرهام پیش از انقلاب به‌اشاره ساواک از حضور در دانشگاه و تدریس محروم شده است. آن روز چقدر به حال دانش و دانشگاه تأسف خوردم. بعد از پایان ضبط برنامه، فرصتی دست داد چند دقیقه‌ای با هم حرف زدیم. خیلی با تأنی صحبت می‌کرد و چای را با جرعه‌هایی خرد می‌نوشتید.

دیدار دوم هم در منزل یکی از استادان مشهور زبان و ادبیات فارسی اتفاق افتاد. آن روز هم روزی سرشار از خاطره‌ها شد. یادم هست آن دو عمدتاً درباره فردوسی و شاهنامه صحبت می‌کردند. فکر کنم زمانی بود که دکتر پرهام کتاب با نگاه فردوسی؛ مبانی نقد خرد سیاسی در ایران را در دست تألیف داشت. درست به خاطر دارم که دکتر پرهام درباره این بیت شاهنامه: «ابر چشم او راست کن هردو دست / چنان چون بود مردم گزیرست» نظر آن استاد را جویا شد. تأثیر شنیدن سخن‌های بی‌ربط و کلی‌گویی‌های استاد را که عادتش بود به‌وضوح در چهره و نگاه دکتر پرهام می‌دیدم، اما کمترین خرده‌ای نمی‌گرفت و فقط با تردید گوش می‌داد. بعد از آن دیدار، دیگر دکتر پرهام را ندیدم و فقط از مقدمه آثار تجدیدچاپ شده‌اش از احوال او خبردار می‌شدم تا روزی که شنیدم درگذشت. چند روز بعد از درگذشت او از میدان انقلاب می‌گذشتم. پشت شیشه انتشارات آگاه، بعد از این همه سال، دقایقی در چشمان نافذ تصویر سیاه‌وسفید او در اطلاعیه درگذشتش چشم دوختم. دلم خیلی گرفت.

پاداش ظاهری او از این همه تلاش‌هایی که کرد گویا همان تصویر سیاه‌وسفید بود. ❁

پی نوشت:

- ۱- فریدون آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۵۱، ص ۱۷-۱۸.
- ۲- برای اطلاع بیشتر از این دوره‌های تاریخی در ترجمه متون فلسفی و ویژگی‌های آن، نک. باقر پرهام، «ترجمه و نقش آن در گسترش زبان، نگاهی به ترجمه آثار فلسفی در فارسی معاصر...»، باهم‌نگری و یکتانگری (مجموعه مقالات)، نشر آگه، ۱۳۷۸، ص ۳۹۹-۴۰۷-۳۴۰۳- همان، ص ۴۰۳.
- ۴- همانجا.
- ۵- شماری از مقاله‌های دکتر باقر پرهام در بخش «در بررسی آراء و آثار» در کتاب باهم‌نگری و یکتانگری تدوین شده است.
- ۶- عنوان داخل گیومه عیناً تعبیر دکتر باقر پرهام است.
- ۷- باقر پرهام، «ترجمه و نقش آن در گسترش زبان...»، باهم‌نگری و یکتانگری (مجموعه مقالات)، همان، ص ۳۸۸-۳۹۱.
- ۸- با توجه به تاریخ بیان این اظهار نظر منظور نویسنده دهه‌های ۴۰ و ۵۰ است.
- ۹- تعبیرها و جمله‌های داخل گیومه عیناً گفته‌های باقر پرهام است نک. همان، ص ۳۹۶-۳۹۸.
- ۱۰- برای اطلاع از استدلال‌ها و توضیحات پرهام در این موضوع و نیز اطلاع بیشتر از نظریات او درباره «زبان‌های عقلانی و ناعقلانی»، «چگونگی رویارویی اندیشه مدرن با میراث کهن»، «زبان مدرن و زبان پیش مدرن» نک. باقر پرهام، «ترجمه و نقش آن در گسترش زبان...»، همان، ص ۳۹۱-۳۹۵.
- ۱۱- همان، ص ۳۹۵. ۱۲- همان ص ۳۹۵ و ۴۱۸. ۱۳- همان، ص ۳۸۸.
- ۱۴- همان، ص ۳۹۷-۳۹۸. ۱۵- همان، ص ۴۲۲.
- ۱۶- همان، ۴۲۲-۴۲۶.
- ۱۷- حدس‌ها و ابطال‌ها، نوشته ک. ر. پوپر، ترجمه احمد آرام، شرکت سهامی انتشار، تهران ۱۳۶۳.
- ۱۸- باقر پرهام، «سخنی با پیر مترجمان»، باهم‌نگری و یکتانگری، همان، ص ۳۴۹-۳۵۲؛ همچنین برای اطلاع از توضیحات عالمانه پرهام درباره خطاهای ترجمه استاد آرام نک. همان، ص ۳۴۶-۳۴۹.
- ۱۹- همان، ص ۳۵۴.
- ۲۰- سنجش خرد ناب، ایمانوئل کانت، ترجمه دکتر م. ش. ادیب‌سلطانی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲.
- ۲۱- باقر پرهام، «ترجمه و نقش آن در گسترش زبان و...»، باهم‌نگری و یکتانگری، همان، ص ۴۱۳.
- ۲۲- برای اطلاع بیشتر از این گونه واژه‌سازی‌ها و برابرنهادی باقر پرهام نک. همان، ص ۴۰۸-۴۱۵.
- ۲۳- سنجش خرد ناب، ایمانوئل کانت، ...، همان، ص ۲۳.
- ۲۴- باقر پرهام، همان، ص ۴۱۲.
- ۲۵- فرهنگ علوم انسانی، (انگلیسی فارسی) داریوش آشوری، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۵.
- ۲۶- باقر پرهام، «ترجمه و نقش آن در گسترش زبان و...»، باهم‌نگری و یکتانگری، همان، ص ۴۱۷.
- ۲۷- همان، ص ۴۱۹-۴۲۰. ۲۸- همان، ص ۴۲۰-۴۲۱. ۲۹- همان ص ۴۱۵-۴۱۶.
- ۳۰- هانری کربن، آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی، نوشته داریوش شایگان، ترجمه باقر پرهام، مؤسسه انتشارات آگه، تهران ۱۳۷۱، ص ۶.
- ۳۱- مثلاً نک. مقدمه بر فلسفه تاریخ هگل، ژان هیپولیت، ترجمه باقر پرهام، انتشارات آگه، تهران ۱۴۰۱، ص ۸-۹.